

هُوَ الْعَلِيمُ

عنوان:

ماجرای عنایت امام رضا علیه السلام به آیت الله سید جعفر سیدان



آیت الله سید جعفر سیدان



یک داستانی ما داریم چون زیاد گفتم و معلوم شده مربوط به خودم هست، امتیازی برای من نیست؛ از حضرت رضاست! اینکه عرض می‌کنم بد نیست گفتنش؛ تو خودمان تو خانواده، معروف شده بود به داستان گوشتی! خاطرم میاد من هنوز معمم نبودم اما درس می‌خواندم.

رفتم خانه؛ خواهرم گفت که یک کم گوشت می‌خواهیم. حالا پدر بود و مادر بود، منتها گرفتاری زندگی به گردن من بود و با اوضاع و احوالی که می‌گذشت. خواهرم گفت یک کمی گوشت بگیر. آن وقت‌ها هم یادم می‌آید گوشت که می‌گرفتیم، دو سیر و نیم گوشت تو کاغذ می‌داد در مشت‌مان می‌گرفتیم می‌آوردیم. خیلی زیاد گوشت می‌گرفتیم یک پنج سیری بود!

به خواهرم گفتم خیلی خب! از خانه بیرون آمدم. خیابان امام رضا - خیابان تهران - خانه‌مان آنجا نزدیک حسینیه‌ی تهرانی‌ها بود. از آنجا بیرون آمدم و چندتا عطاری و بقالی که بودند و از آن‌ها گاهی قرض می‌کردم، دیگه دیدم کوپن ما به اصطلاح تمام هست! آنقدری که باید قرض می‌کردیم قرض کردیم! آن وقت یادم می‌آید شش تومانی قرض کرده بودم؛ دو تومان از این، یک تومان از آن چیزی خریده بودم. دیگه دیدم پولی نیست و این‌ها هم گفتند گوشت!

قصاب هم آشنا بود آشنای خوبی هم بود. رفتم جلوی قصاب که بگم حالا گوشت بده بعد پولش را می‌آورم، باز دیدم رویم نمی‌شود!
بی‌گوشت برگشتم خانه!

برگشتم خانه و همشیره‌ام - که خدا حفظش کنه هنوز هم هست - این آمد جلو و گفت که گوشت نیاوردی؟ شاید توی جیب گذاشتی! گوشت هم تو جیب نمی‌دارند شاید تو گذاشتی! دست کرد توی جیب دید که گوشتی هم نیست! تو جیبم هم نیست! گفت مثل اینکه گوشت نگرفتی؟!

گفتم مگر گوشت می‌خواستید؟ اما دیگر عقده گلویم را گرفت مثل اینکه دنیا خورد تو کله‌ام! دیگه ننشستم و با همان پا به اصطلاح خودم برگشتم. آمدم بیرون، به خیابون که رسیدم، دست راست، گنبد حضرت مشخص بود.

چشمم افتاد به گنبد. یک نصفه شعر عربی، شعر فارسی - گاه‌آیک چیزی می‌گفتم شعر - همینی هم که گفتیم ناقص است. گفتم علی بن موسی مالنا من نوالی! گفتم آقا چیزی در بساطم نیست! علی بن موسی مالنا نوالی! این را گفتم و باور بفرمایید به جان خودم سه چهار قدم بیشتر زرفتم، یک مرد قوی هیکل و کت و شلواری، عصا هم دستش بود، این رسید و همین‌طور که آمد به من رسید، گفت آقا جان سلام علیکم اینجوری هم حرف می‌زد گفتم علیکم السلام. گفت یک حاجتی به شما داریم انجام می‌دهید؟

گفتم بفرمایید! گفت این پول را بگیرد چهارتا شب جمعه هر جا بودید دور و نزدیک یک سلام از طرف من به امام رضا علیه السلام بدهید! گفتم بله آقا. این پول را گرفتم و همه‌ی قرض‌ها را دادم و گوشت زیادی هم گرفتم پول هم اضافه آمد و آمدم خانه! می‌خواستم بگم تو این امورمان که متوسل می‌شویم، فراوان دیدیم کارساز هست!